

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آلّه الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداء و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

بحث در ادله‌ای بود که ممکن است به آن‌ها استدلال شود برای حجیت غلبه. دلیل دوم باز روایتی است که معمولاً در شبهه‌ی غیر محصوره در کتاب اصولیه طرح می‌شود. روایتی است که در محاسن برقی «عن أبیه عن محمد بن سنان عن أبی الجارود قال: سألت أبا جعفر علیه السلام عن الجبن و قلت له أخبرنی من رأى أنه يجعل فيه الميتة» ابو الجارود می‌رود خدمت امام صادق (ع) از پنیر سؤال کردم و عرض کردم که کسی که دیده برای ساختن پنیر میتّه در آن قرار می‌دهند، این به من خبر کرده که من دیدم که میتّه در آن قرار می‌دهند. حالا سؤالش این است که بالاخره ما می‌توانیم از پنیر استفاده کنیم یا نه با توجه به این جهت؟ «فقال أ من أجل مكان واحد يجعل فيه الميتة حرم فی جميع الأرضین» که ضمیر حرم برمی‌گردد به آن جبن؛ آیا به خاطر یک مکان واحدی که در او میتّه قرار می‌دهند حرام گردیده می‌شود پنیر در همه‌ی زمین‌های دنیا؟ «إذا علمت أنه ميتة فلا تأكل و إن لم تعلم فاشتر و بع و كل» هم بخر، هم بفروش، هم بخور «و الله إنی لأعترض السوق فأشتری بها اللحم و السمّن و الجبن» امام باقر فرمود خودم بحسب این نقل، وارد بازار می‌شوم هم گوشت می‌خرم، هم روغن می‌خرم، هم پنیر می‌خرم و حال این‌که «و الله ما أظنّ کلّهم یسمون هذه البربر و هذه السّودان». معلوم می‌شود قسمتی از کسانی که ذبح انجام می‌دادند بربر و سودان بودند. که این «و الله ما اظنّ» معنایش این است که یعنی یقین دارم بحسب عرفی نه این‌که گمان ندارم یعنی شک دارم، این کلام در مقام این گفته می‌شود که یعنی می‌دانم «و الله ما اظنّ کلّهم یسمون هذا البربر و هذه السّودان» یعنی حتی ظن هم ندارم بلکه علم دارم که این کار را نمی‌کنم.

خب به این روایت شریفه ...

س: بهتر نیست که بگوییم مراد این است که می‌خواهد بفرماید بعید می‌دانم؟

ج: نه بعید نه، می‌دانم ..

س: نه نه ما اظنّ، می‌گوید عرفاً این‌طوری است می‌گوییم گمان نمی‌کنم این را ...

ج: همین گمان نمی‌کنم که در عرف هم می‌گویند یعنی می‌دانم این جور نیست. گمان نکنم یعنی می‌دانم این جور نیست...

س: پس گمان نکنم فرق دارد با این عبارت ...

ج: همین هم همین جور است ما اظن که همه‌ی این جور است.

خب این تقریب استدلال به این روایت شبیه این است که بدو سه احتمال وجود دارد، یکی این که سؤال سائل این است که من چون می‌دانم یک جایی در پنیر میته می‌گذارند یعنی از آن مایعی که از مردار هست استفاده می‌کنند، یک وقتی هم در قم می‌گفتند نمی‌دانم این مایعی که با آن پنیر می‌سازند مال خوک هست از کجا می‌آید، از استرالیا کجا می‌آید. این آیا چون یک جا می‌دانم بقیه جاها را هم می‌دانم این جوری نیست ولی به خاطر آن یک جا هم بقیه حرام می‌شود یا جایز است خوردن آن یا نه، چون یک جا این کار را می‌کنند جاهای دیگر هم که می‌دانیم این کار را نمی‌کنند ولی احتمال بدهیم همین است. این که خیلی بعیده است چنین، این یک احتمالی است که خیلی دور از ذهن است.

احتمال دوم این است که چون یک جا من خبر داشتم این کار را می‌کنند، احتمال در نفس ام ایجاد می‌شود که شاید در جاهای دیگر هم همین کار را بکنند، جایی که من می‌روم بخرم همین کار را می‌کنند، شبهه برای من ایجاد می‌شود. این منشأ شبهه می‌شود در جاهای دیگر.

احتمال سوم این است که نه، نه تنها شبهه ایجاد می‌شود که شاید این جاها هم این کار را می‌کنند، بلکه خب یک جاهایی این کار را می‌کنند آن‌ها هم عرضه به بازار می‌کنند، این‌ها هم عرضه به بازار می‌کنند، من می‌دانم توی این‌ها بالاخره آن‌ها هم هست. یعنی علم دارم که در بین این پنیرهایی که فروخته می‌شود توی بازار و توی مغازه‌ها و این‌ها، آن هم هست. خب تقریب استدلال مبنی بر این احتمال سوم است. یعنی اگر استظهار کنیم که سؤالش این است؛ حالا امام (ع) در مقام جواب از این سؤال بنحو استفهام استنکاری که به خاطر یک جا که حالا آن هم حالا فرض کن می‌ریزد توی بازار، آن هم مصنوعات خودش را می‌ریزد، همه‌ی این‌ها حرام می‌شود؟ آن که می‌داند از آن است اجتناب کن، بقیه‌اش نه. یعنی وقتی غلبه با حلال‌ها هست این باعث حرمت نمی‌شود که. تو احتمال می‌دهی این جوری باشد؟ حالا این «أَمِنْ أَجَلٍ مَكَانٍ وَاحِدٍ» یا یک امر شرعی است و یا این که نه دارد از ارتکاز عقلایی خود آن سائل؛ امام بهره می‌گیرد که آخر معقول است این مطلب؟ حالا که تو شک بکنی، جای شک نداشته کأنّ. بعد ذیل آن هم تأیید همین معنای سوم را می‌کند که من می‌دانم که این سودان و بربر همه‌شان تصفیه ندارند، پس این گوشت‌هایی که توی بازار فروخته می‌شود که خیلی هایش صاحبش آن‌ها هستند این هم هست توی بازار ولی در عین حال می‌خرم. پس بنابراین به این روایت استدلال می‌شود چه امام

علیه السلام به عنوان یک مطلب شرعی بفرمایند چه به عنوان مطلب استنکار عقلائی که دارند تقریر می کنند و امضاء می فرمایند از آن استفاده می شود که مواردی که غلبه با یک امر صحیح و حلال درست است، وقتی غلبه با آن هست دیگر احتمال این که شاید این همان فرد نادر باشد به آن اعتناء نباید بشود مگر معلوم بشود «ما تعلم انه؟؟؟». خب این تقریب استدلال به این روایت مبارکه هست.

یک اشکال که در همان بحث های همان جا هم شده به این روایت این است که سند این روایت تمام نیست برای این که محمد بن سنان در آن هست و محمد بن سنان بعضی ها گفتند ضعیف است، این از آن افرادی است که علی طرفی النقیض درباره اش هست، بعضی ها خیلی او را بزرگ می شمارند از اجلاء، از آن طرف هم بعضی ها خیلی از آن طرف. روایات هم درباره اش، روایاتی درباره ی ایشان هم هست دیگر. امام هم رحمه الله در حاشیه ی عروه شان می گویند قول محمد بن سنان حجت نیست. اما در بیع شان می فرمایند چرا. یعنی یک فقیه واحد هم می بینیم گاهی، و واقعاً بحث رجالی محمد بن سنان بحث مشکلی است ولی یک وقتی بحث کردیم نتیجه این شد که بالاخره ما تعارض داریم این جا، تعارض توثیق و جرح داریم در مورد ایشان. اگر چه مظنون این است که آدم تقه ای باشد و آن جرح ها در اثر یک مطالبی است که گفته می شده و می فرموده ایشان که بر نمی تابیدند در آن اعصار. چون خودش هم یک جایی فرموده که حالا ایشان که اگر حلال و حرام می خواهید علیکم بصفوان، اگر مسائل کذا می خواهید که عقلی و فلان است آن الی.

خب یک آدمی بوده که توی این مباحثی که خیلی آن موقع ها، آن زمان ها بخصوص احوالات ائمه و مقامات ائمه علیهم السلام گاهی حمل بر غلو می شود، حمل بر این می شود امثال ذلک، محتمل است قریباً که این جور چیزها منشأ تضعیفات ایشان شده باشد و جایی که احتمال عقلائی قوی داده بشود که جرح بر اساس این امور است این ها حجت نیست یعنی سیره ی عقلاء در این موارد حجت نیست. منتها باز هم چیزی که یک قدری یمنعنا از این که حالا بگوییم حتماً این، این است پس آن توثیقات بلامعارض هست این است که علی ما بیالی چون جدیداً مراجعه نکردم، علی ما بیالی مضعفین ایشان یک آدم هایی هستند بعضی های شان که نمی شود گفت آن ها بر اثر، یعنی مثل شیخ طوسی مثلاً کسی تضعیف بکند نمی شود گفت بر اساس این مسائل است که شیخ خودش نسبت به مقامات ائمه علیهم السلام که همان مذهب شیعه را دارد و همان مطالب را برای ایشان هم مثل شیخ مفید ایشان این ها، و مستبعد به نظر می آید ولی در عین حال مراجعه ی دیگر هم آقایان بفرمایند خوب است. این محمد بن سنان توی اسنادی واقع شده که کم نیست ...

س: ممکن است خود شیخنا تبعیت کرده باشند. یعنی خود شیخ قائل به این هست که ...

ج: نفهمیده باشد مثلاً بر اثر این است، یک خرده آدم بعید می‌داند که ایشان متوجه نشده باشند ...

س:؟؟؟ تضعیف کردند صحیحه هست، آمده این نکته را ...

ج: خب بله محتمل هست ولی این که بگوییم ایشان متوجه نشده این تضعیفات با این که آخر احوالاتش را ذکر کرده، روایات درباره‌اش هست فلان هست، متوجه نشده تضعیفات ممکن است در اثر آن باشد یک خرده استبعاد دارد. حالا احتیاط در روایات محمد بن سنان فی محله هست البته.

اما ابو الجارود، ابو الجارود هم محل کلام است ولی از کسانی است که در تفسیر علی بن ابراهیم واقع شده و احتمال این که ایشان... آن روایات روایاتی باشد که ملفق تفسیر علی بن ابراهیم از جاهای دیگر گرفته باشد و مال علی بن ابراهیم نباشد مندفع است به این که در اسناد همین تفسیر علی بن ابراهیم، توی خود تفسیر علی بن ابراهیم مبدو به سند، خود علی بن ابراهیم است، علی بن ابراهیم عن ابی ابو الجارود. فلذاست که بعید نیست که ابو الجارود را بگوییم ثقه هست. حالا مذهب جارودیه درست کرده یا نکرده آن هم یک حرف‌هایی است که حالا در محل خودش است.

حالا از این بگذریم آیا دلالت تمام هست یا دلالت تمام نیست؟ شیخ قدس سره در رسائل این روایت را حمل کردند بر این که همین شبهه‌ی بدویه هست و این که به خاطر یک جا شما برایت شک پیدا می‌شود در بقیه‌ی موارد؛ خب به خاطر یک جا آدم دست بیاید بردارد از بقیه‌ی موارد؟ این فرمایش شیخ قدس سره خلاف ظاهر روایت است که ما این جوری معنا کنیم به خصوص با ذیل روایت که حضرت با آن ذیل می‌خواهند مطلب صدر را... عمل، یعنی با آن عمل خودشان را می‌خواهند بیان بفرمایند برای این که دل آن را گرم بکنند و بگویند که با این که من می‌دانم که این‌ها این جور نیست که همه‌شان تصفیه داشته باشند در عین حال می‌روم می‌خرم. یعنی می‌دانم هست و مخلوط است نه یک جایی هست، خب یک جایی هست خب چه ربطی به این جا دارد که می‌دانی شما؟ ظاهر ذیل همان طور که بزرگانی فرمودند و منهم شهید صدر هم فرموده، منهم حاج آقا رضا فرموده، بزرگان زیادی فرمودند که این ذیل نشان می‌دهد که آن این نیست که فقط یک شبهه‌ی بدویه حضرت بخواهد بفرماید.

محقق خوئی قدس سره در مصباح الاصول در بحث شبهه‌ی غیر محصوره فرموده این ربطی به غیر محصوره بودن ندارد، این از باب این است که می‌خواهد حضرت بفرماید وقتی بعض اطراف از محل ابتلاء خارج بود اشکال ندارد و این جا

این جوری است، خب حالا یک مکانی در آن می گذارند محل ابتلاء مگر هست؟ خب آن جا بگذارند، علم هم داری که می گذارند بله، خب آن جا می گذارند آن محل ابتلاء شما نیست، این هایی که شما مراجعه می کنید. این هم، هم با ذیل نمی سازد هم این که کجایش دارد محل ابتلاء من نیست؟ که ما بخواهیم بر این حمل بکنیم، اطلاق «أَمِنْ أَجَلٍ مَكَانٍ وَاحِدٍ» ولو همه اش در محل ابتلاء تو هست ...

س: اصلاً ذیل تصریح است که داخل محل ابتلاء هست

ج: بله، علاوه بر ذیل ... و این جهت هم در آن نیست، ظاهر همین است به قول امام می فرماید لولا این که سند ضعیف است، دلالت روایت تام است یا مرحوم حاج آقا رضا رحمه الله علیه در حاشیه ی رسائل می فرمایند: «فَالْإِنْصَافُ أَنَّ الرَّوَايَةَ كَالصَّرِيحِ فِي كَوْنِ الْجَهْلِ عِنْدَ كَثْرَةِ الْمُحْتَمَلَاتِ عِذْرٌ أَوْ أَنَّ التَّزَامَ بِالْتَحَرُّزِ عَنْ جَمِيعِهَا مِنَ الْمُسْتَنَكَرَاتِ عِنْدَ الْعُقْلَاءِ وَ خُرُوجِ بَعْضِ أَطْرَافِ الشَّبْهَةِ فِي مَوْرِدِ الرَّوَايَةِ عَنْ مَوْرِدِ الْإِبْتِلَاءِ لَا يَنَافِي ظُهُورَهَا فِي الْمَطْلُوبِ» که حضرت بر این اساس دارند ...، بنابراین «أَمِنْ أَجَلٍ مَكَانٍ وَاحِدٍ»، خب اگر ما بگوییم که حالا به این روایت بخواهیم تمسک کنیم و این استفهام استنکاری عقلایی باشد قهراً دلالت روایت متحد می شود به همان جای که ...، در عقلاء مطلق غلبه این جور نیست که، غلبه هایی که به حدی است که دیگر اعتناء به آن، آن احتمال، آن

س:؟؟

ج: بله دیگر، مثلاً معمول افراد قلب شان طرف چپ شان است. حالا نادراً طرف راست هم هست. خب معاملاتی که با افراد می شود و این ها؛ براساس همین این طرف است دیگر نه حالا آن طرف، اگر مثلاً زد، چاقو زد توی ...، می گوید نمی دانم حالا توی قلبش زده، طرف چپش زد می گوید لعل این آدمی باشد که طرف راستش است. معمولاً مردم اصلاً ذهن شان به این نمی رود. فلذا آن غلبه هایی که این چنینی باشد؛ این جا هم مثلاً همین جور است. حالا این همه پنیر توی بازار دارد فروش می رود، یک جا دوجا فلان نیست که؛ حالا یک جا این آقا دیده این جوری، بنابراین اگر سند این روایت تمام باشد بعید نیست ما بگوییم که حالا غلبه در این حد که احتمال این که مورد برخورد ما و ابتلاء ما آن باشد یک احتمال خیلی ضعیفی است که کأنه اطمینان به خلافتش آدم دارد که؟؟ عقلاء هست این؛ بعید نیست از این روایت شریفه استفاده بشود.

س: پس این ما اظن را اطمینان می خواهد بگوید نه قطع؟

ج: بله؟

س: ما اظنّ، ما اظنّ اطمینان را می خواهد بگوید یا قطع؟ شما فرمودید قطع، قطع بعید به نظر می رسد باید بگوییم اطمینان را می خواهد بگوید. حضرت عالی فرمودید قطع ...

ج: یعنی اعم از قطع و اطمینان نه این که خصوص حالاً... «ما اظنّ کلّهم یسمّون»، این جمله هم در آن مقام گفته می شود هم در آن مقام گفته می شود که؛ وقتی قطع دارد و یا اطمینان دارد.

س:؟؟

ج: خب آن جا هم می گوید اطمینان دارم.

س: نه، معمولاً می گوید قطع، وقتی ...

ج: نه، آن جا هم همین است. یعنی در این مقام ...

س:؟؟ شیخ هم همین جوری معنا کرده و الا شیخ که از این نکته؟؟ غافل نیست که وقتی ذیل دارد علم اجمالی را می گوید صدر را حمل می کند بر شبهه بدویه، شیخ هم ظاهراً ذیل را این طور معنی می کند که ...

ج: نه، آقای؟؟ هم باشد همین جور است.؟؟

س: نه، نه، نه،

ج: شبهه بدویه نیست این جا هم ...

س:؟؟ عرض قبلی ام را دارم عرض می کنم که می خواهد اصلاً ما اظن را می خواهد بگوید بعید است نه این که حتی اطمینان دارد.

ج: بعیدی است که ...

س: و الا خیلی بعید است از این نکته غافل باشی که ذیل دارد علم اجمالی را می گوید نفهمد که صدر را حمل می کند بر شبهه بدویه ...

ج: حالا این که حالا شیخ اعظم این جا اتفاقاً از جاهایی است که کلام شیخ صدر و ذیلش یک مقداری با هم ناهمگونی دارد. حاج آقا رضا و این ها در صدد این برآمدند که چه جوری توجیه کنیم کلام شیخ را، الا یک جا ممکن است اصلاً ...، گاهی صدر روایت به آن توجه می شود ذیل مثلاً شاید غافل بودند از ذیل یا ذیل؛ حالا یادم نیست که توی وسائل ذیل را ایشان اصلاً ذکر کرده یا نکرده؟ خب این دلیل دوم.

دلیل سوم

س: شما قبول کردید در نهایت؟؟

ج: من دلالت روایت را قوی می‌دانم در این باب منتها چون احتمال این جهت که ظاهر هم نه فقط احتمال بلکه بالاتر از احتمال؛ در حد ظهور است که حضرت دارند از آن استنکار عقلایی و چیز عقلایی استفاده می‌فرمایند نه این که می‌خواهند یک امر تعبدی شرعی را این جا بفرمایند. اُ من أجل مکان واحد، این را می‌خواهند ارتکاز آن را کانه باز کنند. به این که این جوری است. «اُ من أجل مکان واحد؛ یعنی معلوم است که جاهایی که خب احتمال غلبه با این ها است. حالا یک جایی آن جوری باشد آدم باید تعرض بکند. منتها این چون یک امر عقلایی را دارد می‌فرماید توی امور عقلایی؛ مطلق غلبه این جوری نیست که؛ مثلاً یکی اش مشهور است یکی اش آشهر است. این جور نیست آن جاها، باید در آن حد باشد. از این روایت استفاده می‌توان کرد.

س: بعد همه‌ی موارد شما باید از این شبهه شبهه چیز است دیگه، شبهه تحریمیه است دیگه، درست است؟

ج: آره.

س: بعد از این همه جا را شما می‌توانیم همه‌ی احکام ...

ج: چون یک امر ارتکازی را دارد می‌فرماید ...

س: نه، می‌دانم، این درست است. یک وقت هست شما یک دفعه یک نکته‌ای فرمودید توی امر ارتکازی آن روایت که یادم نیست حالا چی بود ...

س: علی یقین ...

س: آره، علی یقین که فرمودید که این درست ارتکازی است اما شارع می‌خواهد بگوید این در این تعبد این موضوع من، من این را دارم از آن استفاده می‌کنم نه یک اگر ارتکازی باشد که من در همه‌ی جاها هم به این معنا باشد که من روی آن صحه گذاشتم. خودتان فرمودید؟؟ شما تحلیل کنید، من چنین چیزی توی ذهنم هست.

س:؟؟

ج: کجا؟ چی؟

س: آقای خوئی می‌خواست بگوید که؟؟ ارتکازی است ولی؟؟ در تعبدی ...

ج: نه، آن چیز دیگری است. بله، نه، آن که اصلاً کبرایش همان است و مورد هم اصلاً آن نیست. چون اصلاً یقین وجود ندارد. یقین سابق بوده؛ الان شک دارم. آن وقت امام چه طور بر این تطبیق می فرماید؟ می فرماید تطبیقش تعبدی است. تطبیق تعبد است، کبری همان است...

س:؟؟

ج: آهان! که ...

س: نه، من اصلاً آن را نخواستم عرض کنم. خواستم... بعد ما اشکال کردیم که شما خب پس این را قبول کردید که این به امر ارتکازی است؟ بعد چه طور پس کلیتش را قبول نمی کنید؟ شما فرمودید که این یک امری است که درست است که ارتکازی است ولی شارع می خواهد بگوید که من حالا یک امر، در حیطة تعبد خودم توی این حیطة این حرف را قبول دارم و این جعل را می کنم. یعنی یک ارتکاز تعبد تشریعی می خواهد کانه ایجاد بکند در این مقام ...

ج: نه، آن چیز دیگری ...

ج: فلذا فقط در مثلاً این در حیطة شبهات تحریمیه است. ما از این می توانیم یک اصطیاد قاعده کلیه بکنیم؟ از شبهات ...
ج: نه، نه، یادم آمد. آن چیز دیگری بود که عرض می کردیم. عرض کردیم به این که همیشه تعلیلات که گفته می شود تعلیلات همیشه به امور ارتکازی عقلایی است این درست نیست.

س: گاهی اوقات می خواهد یک قاعده شرعی را ابلاغ کند.

ج: بله.

س: این جا ممکن است این را می خواهد بگوید؟؟

ج: اما این جا لسان این نیست. این جا لسان این نیست چون ...

س: نه، نه، آخه حاج آقا مسئله تسهیل هست، مسئله شریعت سهله و سمعه است. این ها هست. ممکن است شارع بخواهد

این را با؟؟

ج: نه، نه، اجازه بدهید، این جا چون سؤال دارد می کند از طرف ...

س: استفهام انکاری است.

ج: ببینید؛ استفهام است، سؤال است. وقتی سؤال از طرف می‌کنی یعنی آن چیزی که توی ذهن او است. اما یک جایی امام سؤال نمی‌فرماید. همین‌جا اگر امام این‌جوری فرمود. به جای این‌که بفرماید «أجل مكان واحد»، امام علیه السلام این‌جوری خودش می‌فرمود. می‌فرمود که «من أجل مكان واحد» مثلاً لا یجتنب عن الجميع؟؟

س: این امور، این اموری که شارع می‌خواهد از یک ارتکاز آمایی استفاده بکند خب مرتکبات ما هم مختلف است. مرتکبات انسان هم ...، یک وقت هست یک ارتکاز خیلی قوی است، یک وقت هست یک ارتکازی است که اگر مولا حالا به آن اشاره بکند و بخواهد یک ترکیزی روی آن بکند و یک امضایی روی آن بیاورد ما می‌گوییم آره، راست می‌گویی مشکلی نیست. این‌جا هم این‌جوری روی آن مشی می‌کند؟؟ این می‌خواهم بگویم که به این قوت و قدرتی که شما از این روایت استفاده کنید که همه‌جا؛ بعد مخصوصاً که حالا معارضاتش را باید بحث کنید دیگه، معارضاتی که از آن طرف که حسن ظن و روایاتی که دلالت بر حسن ظن است می‌گوید آقا من ظاهرش این است که این طرف دارد گناه می‌کند، من باید حکم به آن گناهش بکنم. آن‌جا شبهه شبهه‌ی تحریمیه؟؟

ج: چه‌کار به غلبه دارد این؟

س: نه غلبه، غلبه بر این است که ظاهر این است که؟؟ بکنی بر بقیه افراد که این‌ها هم گنه‌کار هستند.؟؟ حالاتش که این گنه‌کار بوده، این حالت این آدم همیشه در گناه بوده ...؟؟ حسن ظاهر، حسن، می‌گوییم حسن ظاهر، سوء ظاهرش اقتضاء می‌کند که ... هدف سوء است اما می‌گوید نه، می‌گوید حسن ظن داشته باش، با این‌که ظن ظاهرش؟؟

ج: اتفاقاً روایت داریم حسن ظن مال جایی است که غلبه این‌جوری نباشد.

س:؟؟ سوء ظن ...

ج: می‌گوید زمانی که اکثر مردم آن‌جوری هستند دیگه آن‌جا چیز نداشته باشید.

س: معنای روایت این‌جوری است؟

ج: نه، یعنی آن هم این‌ها را تأیید می‌کند. حالا آن یک‌جا هم ممکن است شارع بگوید حالا این‌جا غلبه را بگوید نه، در مورد مؤمن می‌فرماید نه، قابل استثناء که هست. هر جا استثناء زد قبول می‌کنیم.

س: شما کلیت را از این روایت می‌فهمید؟

ج: فعلاً بلا؛ اگر مخصصی نداشته باشد یک جایی بله، این روایت شریفه ظاهرش فهم عرفی این روایت شریفه این است.

س: یعنی امضاء ارتکاز است یگه؟

ج: از همین جا دلیل بعدی.

دلیل بعدی دلیل سوم: همین ارتکاز عقلایی و بناء عقلایی است که یؤیده که امام علیه السلام این جا به آن استشهاد فرموده اند و حالا خود این یا می شود امضای او یا اگر این را امضا حساب نکنیم ما ردعی برای او مثلاً بگوییم ندیدیم.

دلیل چهارم: فرمایشی است که ...

س: آن وقت حدود و ثغور آن بناء عقلاء می شود همان اطمینان دیگه؟ که همان مواردی که غلبه خیلی قوی است.

ج: آره، آن جاهایی که مسلّم است آن موارد است.

و اما دلیل چهارم مطلبی است که بعض مناطق در بحث استقراء فرمودند. منهم مرحوم مظفر در این المنطق شان که فرموده: «عرفنا الاستقراء فيما سبق بأنه هو أن يدرس الذهن عدّة جزئیات فیستنبط منها حکماً عاماً كما لو درسنا عدّة أنواع من الحيوان و وجدنا كل نوع منها يحرك فكّه الأسفل عند المضغ، فیستنبط منها قاعدةً عامّة، و هي أن كلّ حيوان يحرك فكّه الأسفل عند المضغ»، بعد فرموده «و الاستقراء هو الأساس لجميع أحكامنا الكلية وقواعدنا العامة، لأنّ تحصيل القاعدة العامة والحكم الكلي لا يكون إلّا بعد فحص الجزئیات واستقراءها، فإذا وجدناها متّحدة فی الحكم نلخص منها القاعدة أو الحكم الكلي فحقیقة الاستقراء هو الاستدلال بالخاص على العام»، و بعد حالا شبهه مستعصیه می فرمایند این جا هست و آن این است که ما در علوم عقلی و حالا غیر عقلی هم حتی مهم ترین قیاس مان شکل اول است که کلیت کبری می خواهد. ما به کلیت کبری چه جور می توانیم دست پیدا کنیم؟ خب به کلیت کبری از راه استقراء است. استقراء چیه؟ دو جور است. یا این است که تمام افراد را، تمام جزئیات را بحیث لا یشذ عنه واحد، بررسی کنیم و ببینیم فلان طور است، بعد بیا بید بگویید بنحو کلی بگویی این جور است. مثلاً در همین مثال؛ تمام حیواناتی که در عالم وجود دارد و داشته و خواهد آمد؛ همه ی این ها را تک تک ببینی بعد بگویی «کل حیوان، يحرك فكّه الأسفل عند المضغ»، خب این که همه جا میسور ...، بله، جاهایی که میسور باشد، تعدادش کم باشد، اجزای کمی باشد که برمی گردد به قول منطقی ها به قیاس مُقسّم، یعنی اتقسامات بنحو قضیه منفصله؛ مثلاً می گوییم هر شکلی یا کروی است یا مضع است، یا کروی است یا ضلع دارد و هر دوی این ها کذا است پس بنابراین کذا است.

س: ضرب و؟؟ تقسیم.

ج: خب، چون می‌دانیم از این دوتا خارج نیست یا ضلع دارد یا ندارد. حالا از کجا فهمیدیم هر کدام این‌ها، آن هم باز خودش یک چیزی است. از کجا می‌دانی این جوری است؟ بنابراین آن‌که خیلی نادر است که شما به تمام اقسام علم پیدا بکنی و تمام جزئیات را، معمولاً پس چیه؟ هم غلبه است دیگه، خیلی هنر کرده باشی، خیلی افراد را دیده باشی، و از این غلبه به چی می‌رسی؟ به کلی می‌رسی، اگر می‌گویی این کلی‌ها باطل است، ظنی است، به درد نخور است پس کل قیاسات به درد نخور است الا خیلی خیلی نادری که همه‌ی ...، اگر می‌گویی این قیاس‌ها درست است، پایه علوم است، برهان‌ها بر او استوار است، متقوم است پس باید قبول کنی که غلبه چیه؟ نه تنها حجة بلکه یوجب القطع، یوجب الاطمینان.

پس بنابراین به این تقریب آن حرفی که در منطق در باب استقراء گفتند قهراً همان حرف در این جا هم در باب غلبه می‌آید دیگه چون استقراء در حقیقت آن استقرایی که متوفر است و وجود دارد همان استقرایی است که با آن غلبه استفاده می‌شود و اثبات می‌شود نه کل، «شبهة مستعصیه إنّ القیاس الذی هو العمدۀ فی الأدلّة علی المطالب الفلسفیّ، وهو المفید للیقین، لما کان یعتمد علی مقدّمۀ کلیّۀ علی کلّ حال»، که یا باید کبری کلی باشد یا اقلاً صغری کلی باشد. «فإنّ الأساس فیه لا محالۀ هو الاستقراء؛ لما قدّمنا أنّ کلّ قاعدة کلیّۀ لا تحصل لنا إلّا بطریق فحص جزئیاتها». که ما که ابن سینا هم دارند ظاهراً توی اسفار و آن جاهایی که ...، ما با برخورد به جزئیات هی مابه الامتیازات آن‌ها را جدا می‌کنیم، ما به الاشتراکاتش می‌ماند می‌شود کلی، تجرید می‌کنیم می‌شود کلی «و لا شک أنّ أكثر القواعد العامّة غیر متناهیۀ الأفراد، فلا یمکن تحصیل الاستقراء التام فیلزمُ علی ذلک أنّ تكون أكثر قواعدنا التي نعتمدُ علیها لتحصیل الأقیسۀ ظنیّۀ فیلزمُ أنّ تكون أكثر أقیستنا ظنیّۀ، وأكثر أدلّتنا غیر برهانیّۀ فی جمیع العلوم والفنون. وهذا ما لا یتوهمه أحدٌ. فهل یمکن أنّ ندعی ان الاستقراء الناقص یفید العلم الیقینی فنخالف جمیع المنطقیین الاقدمین. ربما تكون هذه الدعوی قریبۀ الی القبول» می‌شود بگوییم آره، یقین می‌آورد. «اذ تجد انا نتيقن بأمور عامۀ ولم یحصل لنا استقراء جمیع أفرادها کحکمنا قطعاً بأنّ کلّ أعظم من الجزء مع استحالة استقراء جمیع ما هو کل و ما هو جزء و کحکمنا بأنّ الاثنین نصف الاربعۀ مع استحالة استقراء کل اثنین وکل أربعة و کحکمنا بأنّ کل نار محرقة وان کل انسان یموت مع استحالة استقراء جمیع أفراد النار والانسان ... وهكذا» من دیگه مثل این‌که تمام شد بنزیم. (صلوات)

پایان